

همشهری جوان

شماره ۱۳۰ ● ۳ شهریور ۸۶



سید صدرالدین صدر، چشم‌های پدرش را به ارث برده و البته خوش‌رویی امام موسی صدر را.

نایدید شدن امام موسی صدر / ۹ شهریور ۱۳۵۷



عکس: شهید مصطفی چمران

پدرم فرق می‌کرد

می‌کردند، من جور دیگری می‌شدم.

● اگر برگردند باز هم می‌گذارید از این کارها بکنند؟ خودشان را به خطر بیندازند؟ یا دستشان را می‌گیرید می‌برید یک جای دور؟

اگر بیایند، ایشان باید به ما بگویند چه کار باید بکنیم.

● تا به حال فکر نکرده‌اید کار دیگری بکنید بهتر است؟ نمی‌دانم چه کار.

من هم نمی‌دانم. راستش ماهر چه که به عقل ناقصمان رسیده سعی کرده‌ایم انجام بدهیم. یا دوستانمان مشورت کرده‌ایم؛ حتی روی پیشنهاد آنهایی که مطمئن نبوده‌ایم از روی خیرخواهی است کار کرده‌ایم، فکر کرده‌ایم ولی قبول داریم که هیچ کدام اینها نه در شأن آقای صدر است نه همراهانشان.

چیزی که درد را بیشتر می‌کند این است که من همیشه فرض می‌کنم اگر جای ماها برعکس بود - یعنی آقای صدر اینجا بودند و یکی از ماها (نمی‌خواهم بگویم مسئولان، رهبران یا سران) گرفتار آقای قذافی بودند - چی می‌شد؟ آقای صدر چه کار می‌کردند؟

● چه کار می‌کردند؟

من نمی‌دانم. من امام صدر نیستم. فقط می‌دانم که اجازه نمی‌دادند چنین چیزی ۲۹ سال طول بکشد.

● شاید هر کدام از شما هم این وضع را داشتید پدرتان همین کار را می‌کردند که شما دارید می‌کنید. شاید شرایط الان را می‌طلبید. شرایط فرق دارد.

نه. بیشتر شخصیت فرق می‌کند تا شرایط. آقای صدر زمانی در لبنان آن کارهای عجیب و غریب را کردند که بدترین شرایط را داشت این کشور. الان که خوب است... دیگر حرفی ندارم درباره این مسئله؛ هر چه بیشتر حرف بزنم بیشتر خودم را محکوم می‌کنم.

● مگر کاری بوده که فکر کنید خوب بود انجام می‌دادید و نداده باشید؟

در توان ما اگر کاری بوده یا فکری بوده که مفید به نظر می‌آمده، سعی کرده‌ایم بکنیم. خیلی کارها کرده‌ایم که به جایی نرسیده؛ خیلی کارها را شروع کرده‌ایم که نتوانسته‌ایم؛ خیلی کارها را کرده‌ایم که نتیجه نداشته ولی به هر حال این قدری که تا به حال جلورفته‌ایم نتیجه همین کارهاست.

● پس چرا خودتان را محکوم می‌کنید؟

برای اینکه آخر آخر خط را که می‌بینم، آخر حساب و کتاب را که نگاه می‌کنم، می‌بینم ۲۹ سال گذشته و بابا هنوز پشت میله‌های زندان است. این، چی می‌گوید؟ این، محکوم می‌کند آدم را.

درباره امام موسی صدر باید کتاب نوشت؛ جزوه و ویژه‌نامه و مقاله و مصاحبه، ناکافی است. این، ربطی به اینکه آقای صدر را قبول داشته باشیم یا نه، دوستش داشته باشیم یا نه، ندارد؛ به کاراکترش، نوع زندگی‌اش و کارهایش برمی‌گردد؛ کارهایی که شاید ما هم به آن فکر می‌کنیم اما فقط فکر می‌کنیم؛ بعید است به خاطرش تا سر کوچه هم برویم چه برسد به لبنان و مصر و واتیکان و لیبی. این متن، بخشی از یک مصاحبه بلند با «صدرالدین صدر» - فرزند ارشد آقای صدر - است که در اصل برای نوشتن کتابی درباره زندگی امام موسی صدر تهیه شده است.

● درباره این تصویر تقریباً معصوم و کاملی که از «امام موسی صدر» وجود دارد صحبت می‌کنید؟

این طوری شده؟ یا این طوری بوده؟

سخت است که کسی مثل من بتواند قضاوت کند درباره این. موضع من در این باره موضع ضعف است؛ اینکه پسری بخواهد بگوید پدرش آدم کاملی است یا نه و اگر هست چطور؟ ولی می‌توانم بگویم در آن دورانی که با ایشان بودیم - با اینکه کم و کوتاه بود - یادم نمی‌آید چیزی از شان دیده باشم که نباید آن طوری می‌بود یا جور دیگری باید می‌بود.

● از اینکه پدرتان آن قدر کم در خانه بودند اذیت نمی‌شدید؟ احساس نمی‌کردید دارند در یک چیزی کم می‌گذارند برایتان؟

چرا. طبیعی هم هست. این تهمت نیست. بالاخره ۲۴ ساعت که بیشتر وقت نداشتند ایشان. من هم معتقد نیستم ایشان کسی هستند که می‌توانند وقت را پر برکت کنند. بعضی‌ها معتقدند ایشان چنین آدمی هستند ولی من نیستم؛ یعنی دوست دارم معتقد نباشم. دوست دارم بگویم بابا آدم عادی‌ای هستند؛ منتها یک آدم خیلی خوب عادی.

● آن موقع هیچ وقت این را نگفتید به شان؟

که چرا برای ما وقت کم می‌گذاری؟

● بله.

شاید با محبتشان نمی‌گذاشتند ما چنین احساسی بکنیم.

● پس هیچ وقت نگفتید؟

نه، چیز عجیب این است که در همان چند دقیقه‌ای که بودند وجود آدم را پر می‌کردند؛ شوخی می‌کردند، حرف می‌زدند... (مکث) البته الان که فکر می‌کنم به این موضوع، احساس دلخوری و عصبانیت می‌کنم. الان اگر بابا بیایند قطعاً با هم دعوامان می‌شود؛ نه به این معنا که ایشان مقصردند، به این معنا که اگر اراده